

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره صالحان

در حجّیت افعال و گفتار اولیاء الهی

مجلس دوم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ
عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَقَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تُخَيِّبَ بَيْنَ دَيْنٍ وَدَيْنٍ مُنَيَّتِي؛ فَحَقَّقْ رَجَائِي وَاسْمَعْ دُعَائِي،

يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَأَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ.^۱

عرض شد که این فقرات امید انسان را نسبت به سرنوشت و آینده و مال خود، زیاد می‌کند.

انسان همواره باید به فکر حال باشد نه آینده

البته «آینده» یک لفظ نارسایی است؛ زیرا انسان نباید به فکر آینده باشد، بلکه باید به فکر حال باشد. برای آینده کار کردن و در فکر مستقبل بودن و اینکه آینده چه خواهد شد، گرچه از یک جهت در بعضی از نصوص^۲ اشاره به آن شده است،

۱- مصباح المتهجد و سلاح المتعبد (دعا ابو حمزه ثمالی)، ج ۲، ص ۵۸۴.

۲- مثلاً از سفارش و وصیت امام مجتبی علیه السلام به جناده که می‌فرمایند: «وَحَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ»* زاد و توشه خود را قبل از اینکه اجلت برسد فراهم کن» استفاده می‌شود که تحصیل زاد برای عالم آخرت است، و در آیات قرآن و روایات دیگری نیز به این مطلب اشاره

اما آنچه که در معارف الهیه و در مشاهدات و تجربیات شهودیه نسبت به آن تحقیق تأکید شده، این است که پاداش عمل انسان موکول به مستقبل نیست؛ بلکه پاداش او عبارت از همان حالی است که در همان وقت انجام عمل برای انسان پیدا می‌شود.

در آیات قرآن بر این مسأله تأکید شده که انسان در همان زمانی که عملی را انجام می‌دهد - خواه عمل خیر باشد یا شر - پاداشش را می‌بیند و احساس می‌کند. در هر دو فرض حقیقت ملکوتی عمل برای انسان مشهود است.^۱

تجلی آنی حقیقت اعمال و خطورات در نفس انسان

وقتی که انسان عمل خیری را انجام می‌دهد، حقیقت ملکوتی آن عمل در همان لحظه و آن، در نفسش تجلی می‌کند. اگر شخصی بصیر به او نگاه کند، می‌فهمد که او الان فلان عمل خیر را انجام داده است، و اگر عمل خلافی را نیز انجام دهد، آن عمل خلاف او را مشاهده می‌کند.

علت تبدل صور برزخی انسان

اینکه صور برزخی افراد دائماً در حال تغییر و تبدل است، به جهت آن است که اثر همان اعمال و رفتار آنها در کف دستشان گذاشته می‌شود. اگر کسی دروغ بگوید، فوراً چهره‌اش حتی بدون یک ثانیه تأخیر، برمی‌گردد؛ اگر کسی تهمت بزند، فوراً چهره‌اش بدون هیچ فاصله‌ای با فلان صورت مساوی خواهد شد. یعنی

شده است. و این مسأله صحیح است؛ به جهت اینکه مأل انسان عبور از این دنیا و وفود در عالم دیگر است.

* برای اطلاع بر مصادر حدیث، رجوع شود به: *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۳۸.

۱- برای اطلاع پیرامون آیات در این موضوع، رجوع شود به: *معاد شناسی*، ج ۴، ص ۲۰۱؛ *جامع السعادات*، ج ۱، ص ۲۰، ذیل عنوان: «إنَّ العمل نفس الجزء».

این طور نیست که فرضاً یک دقیقه طول بکشد تا بخواهند دوباره فایل را عوض کنند و در طبقه بندی خودش قرار بدهند، فایل های خدا مساوی است؛ تهمت مساوی است با این صورت و یک ثانیه و یک دهم ثانیه هم ندارد. حتی اگر یک خطور خلافی در ذهن شخصی پیدا شود، در همان لحظه چهره اش عوض می شود.

خطوری شیطانی، موجب انصراف مرحوم علامه از خواندن صیغه عقد

روزی در مجلس عقدی به اتفاق چند نفر در خدمت مرحوم آقا - رضوان الله علیه - نشسته بودیم. یکی از افراد که پیرمردی بود و شخص مناسبی هم نبود، در آن مجلس حضور داشت و قرار بود که مرحوم آقا عقد را جاری کنند. در همان حین که ایشان مشغول صحبت بودند، یک خطور شیطانی در ذهن آن شخص آمد که به خاطر یک مسأله ای با مطالب ایشان مقابله کند و نگذارد که این عقد انجام شود. به محض اینکه این خطور در ذهن او آمد و هنوز بیان نکرده و ابراز نموده بود، بعضی از رفقا و دوستانی که اهل باطن بودند - و ما که کور بودیم و حالا هم هستیم - یک مرتبه دیدند فضای مجلس عوض شد؛ یعنی آن مجلسی که همه از جنبه نورانی و روحانی آن ملتذ و بهره مند بودند، ناگهان فضای آن مجلس عوض شد. خیلی از افراد متوجه شدند و به ما می گفتند که: در همین حین که این قضیه اتفاق افتاد و ایشان یک مرتبه سروصدایش درآمد و شروع کرد به یک جنبه از صحبت آقا اعتراض کردن، به کلی مجلس را خراب کرد!

مرحوم آقا هم از خواندن عقد منصرف شدند و عقد نخواندند و شخص دیگری - آن هم نه در آن مجلس، بلکه در مجلسی دیگر - عقد را خواند. ملاحظه می کنید که تا یک فکر خلاف آمد، به طور کلی فضا عوض شد و آن فضای نورانی و روحانی یک مرتبه تبدیل به یک فضای شیطانی شد. و مشخص بود که خود مرحوم آقا هم می خواستند حرفشان را تمام کنند و حوصله ادامه صحبت را نداشتند؛ یعنی چنان تأثیر گذاشت که دیگر حتی صحبت ایشان هم نمی آمد.

فکر خراب مساوی است با شیطنت، فکر خراب مساوی است با کدورت، فکر خراب مساوی است با تغییر چهره؛ لذا چهره آن فرد بیچاره هم عوض شد و تغییر پیدا کرد و کسانی که اهل معنا بودند مطالبی را درباره او نقل می‌کردند. از آن طرف، اگر یک نیت خیری پیدا شود، یک دفعه می‌بینید فضا عوض می‌شود؛ یعنی خطور و فکری که صحیح و الهی و روحانی باشد و در ذهن بیاید، بلافاصله اولین اثری که می‌گذارد در خود آن شخص خطور دهنده است، و تأثیر دوّم در آن فضا و محیطی است که این خطور و فکر در آن پیدا می‌شود، و حال و هوا را عوض می‌کند.

دلالت آیات قرآن بر تجلی حقیقت اعمال در حین عمل

آیات قرآن هم بر این مطلب دلالت دارد؛ اینکه می‌فرماید: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^۱، یعنی همین الان کافرین در جهنّم هستند و نظری به آینده ندارد. «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»، یعنی تحقیقاً الان جهنّم بر کافران إحاطه دارد، منتهی آن بیچاره‌ها نمی‌فهمند و سوزش و درد و کدورت آن را احساس نمی‌کنند، و همین‌طور سرشان را پایین می‌اندازند و جلو می‌روند و نمی‌فهمند که الان در کدورت هستند و باید برگردند.^۲

و همین‌طور در طرف مقابل هم داریم که: «سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^۳ یعنی همین الان در سیما و صورت و وجوه آنان از اثر سجود نمودار و نمایان است و همین الان اثر سجود در چهره‌ها و شمائل ایشان هویدا است.

۱- سوره التّوبه (۹) ذیل آیه ۴۹. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۱۲:

«حقاً که جهنّم بر تمام کافران احاطه دارد.»

۲- رجوع شود به: اربعین شیخ بهایی، استدلالی لطیف در پایان شرح حدیث ۳۹.

۳- سوره محمد (۴۷) قسمتی از آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۶:

«علامت ایشان در چهره‌هایشان از اثر سجده مشهود است.»

در آیه‌ای دیگر درباره مجرمین می‌فرماید: «يُعَرَّفُ الْمَجْرُمُونَ بِسِيمَتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَصِي وَالْأَقْدَامِ»؛^۱ یعنی الان سیمای مجرمان نشان می‌دهد که چه جرم و گناهی کرده‌اند.

و یا درباره منافقین می‌فرماید: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛^۲ تو منافقین و دروغگویان و حقه‌بازان را همین که صحبت می‌کنند در کیفیت گفتارشان می‌شناسی و آن چهره نفاق و شیطانی آنان برای تو پیداست.

کیفیت برخورد مرحوم علامه با برخی حقه‌بازان و دروغگویان

خیلی از اوقات اتفاق می‌افتاد که افرادی نزد مرحوم آقا می‌آمدند و همین‌که می‌خواستند مطلبی را به نحو دیگری بگویند، هنوز حرف نزده می‌فرمودند: «آقا درست حرف بزنید، درست حرف بزنید!»

یعنی همین‌که می‌خواهد حرف بزند از چهره‌اش پیداست که دروغ می‌گوید و مطلب را عوض می‌کند و برمی‌گرداند. آخر نفاق و دورویی که دیگر در اینجا راهی ندارد، از چهره، حقه‌بازی پیداست؛ جایی حقه‌بزن که خریدار دارد!

اگر از فرد دروغگو عکس یا فیلمی بردارید، حتی اگر جراحی پلاستیک بکند و یا سرمه بکشد، چشم او نشان می‌دهد که دروغ می‌گوید؛ بنابراین این افراد خیلی به خود زحمت ندهند، چراکه دروغگو دروغگو است و انسان راستگو هم اگر چشمش را ببندد و یا باز کند راستگو است. این بدان جهت است که پاداش عمل همین الان داده می‌شود، و عمل از نقطه نظر جنبه ملکوتی همین الان اثر واضح

۱- سوره الرحمن (۵۵) آیه ۴۱. ترجمه:

«مجرمان، از علامت و نشانه‌شان شناخته می‌شوند؛ پس آنها را با موهای جلوی سر و پایشان می‌گیرند (و به آتش می‌افکنند.)» (محقق)

۲- سوره محمد (۴۷) قسمتی از آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۲۵:

«تو ای رسول ما، منافقین را از لحن گفتارشان می‌شناسی.»

را دارد.

معنای صحیح از «و اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ» در کلام امام حسن علیه السلام

و اما اینکه امام حسن علیه السلام می‌فرمایند: «برای آخرت خود کار کنید»^۱ مطلبی صحیح و درست است؛ به جهت اینکه مآل و بازگشت انسان به عالم آخرت است، نه به این معنا که انسان عمل خود را فقط برای رسیدن به آن طرف انجام دهد؛ چراکه اصلاً این نحوه عمل غلط بوده و به هیچ‌وجه صحیح نیست و انسان باید عمل را برای خصوصیت فعلیه‌اش انجام دهد، نه برای اینکه ببیند بعداً چه نتیجه‌ای می‌گیرد.

انجام عبادات برای آینده معنا ندارد

من:باب‌مثال شخصی که هر روز برای فردی کار می‌کند تا سر ماه حقوق بگیرد، از روز اوّل دائماً به انتظار روز سی‌ام است و به آن روز توجه دارد. او خواب روز سی‌ام را می‌بیند، فکر روز سی‌ام را می‌کند، آرزویش روز سی‌ام است و همه حرف و نقل و نقل زبانش روز سی‌ام است؛ چون حقوق او را قبل از روز سی‌ام نمی‌دهند. اگر حقوق هر روز او را در همان روز می‌دادند، دیگر برای او روز سی‌ام با روزهای دیگر فرقی نمی‌کرد و همه روزها یکی بود؛ ولی این بیچاره را یک ماه در انتظار نگاه می‌دارند، و او هم از روز اوّل کار می‌کند و مدام به امید آن است که فردا و پس فردا و هفته‌ها سپری شود تا روز سی‌ام فرا برسد. کم‌کم اشتیاق او زیاد شده قلبش به طپش می‌افتد و وعده دیدار و موعد وصال و رسیدن به این زحمات

۱- معاد شناسی، مواعظ امام حسن علیه السلام به جناده، ج ۳، ص ۴۰:

«و اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا و اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا؛ برای دنیای خود چنان عمل کن که گویا تو اِلَى الْأَبَدِ در دنیا به طور جاودان زیست می‌کنی، و برای آخرت چنان عمل کن که گویا تو فردا خواهی مرد!»

یک ماهه همین‌طور نزدیک و نزدیک می‌شود؛ به طوری که دیگر در روزهای آخر آرامش ندارد و شب‌ها خواب شمردن پول‌ها و حاصل زحمات یک ماهه‌اش را می‌بیند. چنین شخصی پیوسته به آینده فکر می‌کند.

اما این قضیه در اعمال و رفتار انسان معنا ندارد. نمازی را که می‌خوانید اصلاً معنا ندارد به این فکر باشید که این نماز به حساب روز قیامت شما نوشته شود! روز قیامت یعنی چه؟! اگر فرضاً روز قیامتی هم نباشد، باز این نماز شما در همین الان یک اثری در نفس شما دارد؛ حال روز قیامت باشد یا نباشد.

من که دیدار توام امروز حاصل می‌شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم^۱

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق^۲

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد^۳

ملاحظه می‌کنید که همه بزرگان ما را به همین وضعیتی فعلی سوق می‌دهند، نه به امید آینده. بین اینکه انسان در تفکر و مرامش بدون ملاحظه موقعیتی فعلی به امید آینده باشد، و بین اینکه تفکرش همیشه در موقعیتی حال باشد و در آن حرکت کند و آن نشاط را در وجود خودش احساس کند، تفاوت بسیاری است. فرموده و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که: «لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^۱، یعنی الان

۱- در نسخ مشهور **دیوان حافظ** (نسخه قزوینی و غنی) بدین صورت آمده است:

«من که امروزم بهشت وصل حاصل می‌شود».

برای اطلاع بر اشکالی که از آن توهم انکار معاد شده است و پاسخ آن، به کتاب **علل گرایش به مادی‌گری**، ص ۲۲ مراجعه شود.

۱- **مثنوی معنوی**: «بردن پادشاه آن طیب را...».

۳- **دیوان حافظ** (قزوینی و غنی) غزل شماره ۱۶۴.

من خدا را می‌بینم و او را عبادت می‌کنم؛ نه به امید بهشت و نه از ترس دوزخ در آینده.

عدم تعلق انسان حرّ به آینده

در کلامی دیگر عرضه می‌دارد: «بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.»^۲ این نماز نماز است و این عبادت احرار است؛ عبادتی که انسان را از امید به آینده خارج و از تعلق به آینده بیرون کرده است.

انسان حرّ آن کسی است که به هیچ چیزی تعلق ندارد. تعلق شخص به آینده، که در آینده چه وعده‌ای داده شده و چه چیزی می‌خواهند بدهند و اینکه فردا چه عذابی و یا چه مراتبی در بهشت در انتظار است، در تمام این مدّت دست و پای او را در غلّ و زنجیر خواهد بست.

این نکته بسیار عجیب است که چطور امیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا موقعیت فعلی خود را برای انسان توضیح می‌دهد. یعنی اگر عبادتی را به خاطر به دست آوردن بهشت انجام دهی، در واقع تو بنده بهشت هستی و دست و پایت بسته است؛ زیرا چشم امید به آینده دوخته‌ای و در این صورت خدا را کنار گذاشته‌ای، و اگرچه در ظاهر خدا را عبادت می‌کنی، اما در باطن این عبادت برای رسیدن به وعده حقوق سر ماه است که در ظاهر در مقابل صاحب‌کار تعظیم کرده و

۱- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۷.

۲- در بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۴ بدین صورت وارد شده است: «إلهي ما عبدتك خوفاً من عقابك و لا طمعاً في ثوابك، بل وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك.» و در تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۵۳ با اختلاف کمی به جای «إلی»، «فی» و به جای «بل»، «لکن» آمده است. و در شرح ابن میثم بر مائة كلمة، ص ۲۱۹ بدین گونه آمده است: «إلهي ما عبدتك خوفاً من عقابك و لا رغبةً في ثوابك و لكن وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك.»

به او می‌گویی: ما در خدمتتان هستیم و امر شما مطاع است، اما در واقع دروغ می‌گویی. زیرا اگر او بگوید: از حقوق این ماه تو خبری نیست، از فردا به بهانه دل‌درد و غیره کار را ترک می‌کنی؛ پس معلوم است که دروغ می‌گویی و تو در خدمت پول و حقوق سر ماه خود هستی. هم تو به او دروغ می‌گویی که هرچه بفرماید در خدمتتان هستیم و قابل ندارد، و هم او به تو دروغ می‌گوید که اختیار دارید و اینجا متعلق به شماست؛ هر دو به یکدیگر دروغ می‌گویید، تو برای حقوق اول ماه و او هم برای اینکه کارش روی زمین نماند.

در اینجا حریت نیست. حرّ به کسی می‌گویند که مانند امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی نماز می‌خواند و می‌گوید الله اکبر، نه به بهشت چشم دارد و نه از جهنم ترس؛ هیچ‌یک در نظرش نمی‌آید.

آیا عبادت ما عبادت احرار است؟!

الان نماز و روزه و حجّ ما چگونه است؟! اگر شما از مردمی که به حجّ می‌روند بپرسید چرا حجّ می‌کنید، می‌گویند: اگر نرویم خدا ما را سخت عذاب می‌کند، و آن افرادی هم که قدری اطلاعاتشان بیشتر است می‌گویند: اگر حجّ نکنیم در موقع مردن به ما می‌گویند: «یهودی یا نصرانی بمیر!»^۱ پس آن را انجام دهیم و

۱- کافى ج ۴، ص ۲۶۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۴۷؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۵: «اهمیت فریضه حجّ به حدی است که طبق روایات متعدده، خداوند تبارک حجّ را در صورت استطاعت و تمکن از حجّ از شریعت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم خارج نموده، یا بر دین یهودیت و یا نصرانیت مبعوث خواهد نمود. شیخ صدوق - رحمة الله علیه - در کتاب الفقیه با اسناد خود از امام صادق علیه السلام از اجدادشان روایت می‌کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن وصیتی به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

این بار و تکلیف را از روی دوشمان برداریم.

ملاحظه می‌کنید که مردم می‌خواهند بار تکلیف را از دوش خود بردارند و عقاب را از خود دفع کنند، و اگر هم قدری امیدشان بیشتر باشد می‌گویند: باید حج برویم و به واسطه آن بهشت را برای خود آرزو کنیم.

چندی پیش یکی از آشنایان ما - غیر از رفقا - از مکه برگشته بود؛ به او گفتم: «این سفر مکه شما چطور بود؟» گفت: «الحمدلله، رفتیم و تکلیف را از دوش خود برداشتیم و دیگر چیزی به خدا بدهکار نیستیم.»

می‌بینید که این شخص یک ماه به این سفر مهم رفته و مقدار شعور و معرفتش نسبت به حج همین است که دیگر به خدا بدهکار نیستیم؛ خوب، خدا هم به همین مقدار از اینها قبول می‌کند و بیش از این نمی‌پذیرد.

يا عَلِيُّ! كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ: ... وَمَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَا تَ وَلَمْ يَحْجْ ...
يا عَلِيُّ! تَارِكُ الْحَجِّ وَهُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ؛ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنْ
اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنِ الْعَالَمِينَ﴾*.

يا عَلِيُّ! مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.**
”يا علی! ده گروه از این امت به خدای عزوجل کافر شدند: (آنگاه یکی یکی آنها را برمی‌شمردند تا می‌رسند به تارک حج) و از جمله آنان، کسی است که خداوند به او مکت و قدرت بر اداء حج را اعطاء نموده ولی از انجام آن سر باز زده و از دنیا رفته است. ای علی! کسی که حج را ترک کند درحالی که استطاعت بر اتیان آن داشته باشد او کافر است. خدای متعال می‌فرماید: از جانب خداوند بر عهده افراد مستطیع فرض و واجب است که حج خانه او را بجای آورند. و کسی که کفران نموده سر باز زند، پس به درستی که خداوند از چنین افرادی بی‌نیاز خواهد بود.
یا علی! کسی که حج را به تأخیر اندازد تا اینکه مرگ او را فراگیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی مبعوث خواهد نمود.“

* سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۹۷.

** من لا یحضره الفقیه، ج ۴، از ص ۳۵۲ الی ۳۷۵. - پایان متن منقول از اسرار ملکوت.

اما آن کسی که به حج می‌رود تا ببیند در آنجا چه خبر است، در مکه چه خبر است، در منا و عرفاتش چه خبر است، اصلاً فکر بهشت را نمی‌کند و حتی تصور نمی‌کند که خدا تکلیفی برایش واجب کرده یا نه؛ بلکه می‌گوید: خدایا در اینجا آمده‌ام تا اینکه چیزی بفهمم، آمده‌ام تا تو را ببینم، آمده‌ام تا جمال و آثار تو را ببینم. در ذهن چنین شخصی اصلاً و ابداً فکر بهشت هم نمی‌آید.^۱

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۱۵۳ الی ۱۷۰؛ نرم‌افزار *کیمیای سعادت*، ذیل عنوان: «اسرار و احکام حج»؛ *روح مجرد*، ص ۱۴۱ الی ۱۴۷:

«بنده از ایشان پرسیدم: شما با این حال و وضعی که دارید به طوری که بعضی از ضروریات زندگی فراموش می‌شود، و حساب و عدد از دست می‌رود، و دست راست را از چپ نمی‌شناسید، چگونه اعمال را انجام داده‌اید؟! چگونه طواف کرده‌اید؟! چگونه از حجرالأسود شروع نموده و حساب هفت شوط را داشته‌اید؟! و هکذا الأمر در بقیه اعمال!

فرمودند: "خودبه‌خود برایم معلوم می‌شد و عملم طبق آن قرار می‌گرفت. مثلاً در مسجد الحرام که وارد شدیم، بدون معرفی احدی رکن حجرالأسود را شناختم، و دانستم از اینجا باید طواف نمایم. از آنجا شروع نمودم، و بدون حساب هفت شوط، هر شوط برایم مشخص بود، و در آخرین شوط خودبه‌خود طواف تمام شد و از مطاف خارج گشتم؛ و یا محلّ نماز خلف مقام حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام، و هکذا الأمر فی السعی و التّقصیر."

فرمودند: "با جمیع رفقا که در معیتشان سفر نموده بودیم، در مکه مکرّمه غالب اوقات شبانه‌روزمان در مسجد الحرام می‌گذشت، و بسیار طواف و بیت الله الحرام برای من معجب بود و از آنجا دل نمی‌کندم. مسجد الخیف در سرزمین منا هم خیلی عجیب بود و غالباً اوقات را در ایام التّشریق در آنجا بسر می‌بردیم. و داستان توحید در تمام مظاهر و اعمال حج بسیار ظاهر و قوی بود؛ بالخصوص در مسجد الحرام و مسجد الخیف."

فرمودند: "یک شب که با رفقا به مسجد الخیف داخل شدیم، دیدم آقای حاج سید احمد زنجانی* با جمیع رفقای طهرانی و ایرانی گرد هم نشسته، و ایشان سخت از وضع طهارت و نجاست حجّاج و معابر ناراحت است، و گویا نیز در وقت دخول به مسجد الخیف ترشّحی از آن آب‌ها به ایشان شده است و ایشان را چنان متغیّر نموده بود که: خداوندا! بارالها! می‌خواهیم دو رکعت نماز با طهارت در مسجد تو بجای آوریم، بین مگر این عرب‌ها و این مردم با این وضع و کیفیت می‌گذارند؟! من به او پرخاش کردم و گفتم:

میریدی از نزد استادش، حضور بزرگی رفت. آن مرد بزرگ به او گفت: "ما عَلَّمَكُم اسْتَاذُكُم؛ استاد شما به شما چه چیزی تعلیم کرده است؟! "میرید گفت: "عَلَّمَنَا اسْتَاذُنَا بِالْتِزَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الدُّنُوبِ؛ استاد ما به ما التزام به طاعت‌های خدا و ترک نمودن گناهان را تعلیم نموده است." آن بزرگ گفت: "تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ؛ هَلَا أَمَرَكُم بِالتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؛ این کارها صرفاً آداب دین مجوس است (زردشتی‌ها که قائل به دو مبدأ خیر و شرّ، و نور و ظلمت‌اند). چرا شما را امر نکرد تا یکسره به سوی خدا بروید و توجّهتان به وی باشد؛ به فراموش کردن و دور ریختن ما سوای خدا؟!"

آقاجان من! شما چرا دین خدا را عوض می‌کنید؟! چرا شریعت را وارد پیچ و خم می‌نمایید؟! چرا مردم را از خدا می‌برید و به اعمالشان سوق می‌دهید؟! مگر دین رسول الله دین آسان و راحت نیست؟! مگر نفرمود: "بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمَّحَةٍ سَهْلَةٍ؛ من بر شریعت بدون گیر و بند، و شریعت قابلِ إغماض و گذشت، و شریعت آسان مبعوث شده‌ام؟! " مگر رسول خدا و ائمه نفرموده‌اند: هر چیز، به هر شکل و صورت و در هر زمان و مکان طاهر است، مگر آن وقت که علم یقینی به نجاست آن پیدا کنی؟! "

شما مطلب را واژگون نموده‌اید و می‌گویید: همه چیزها نجس است تا ما علم یقینی به طهارت آن پیدا کنیم! چرا دست از سر مردم بر نمی‌دارید؟! چرا مردم را با پیغمبرشان و با دین سهل و سَمَّحِه و آسانشان رها نمی‌کنید؟! چرا راه توجّه و انقطاع به خدا را می‌بندید؟! چرا بر روی باب مفتوح قفل می‌زنید؟! "

همه مردم حجّ می‌کنند، باید از میقات که احرام می‌بندند تا وقت تقصیر و قربانی که از احرام بیرون می‌آیند توجّهشان به خدا باشد؛ غیر از خدا نبینند و نشنوند و ذهنشان یک لحظه از خدا منقطع نگردد. اعمال و رفتار را نباید به نظر استقلالی نظر کرد. تکالیفی است از طواف و نماز و غیرهما که طبعاً انجام داده می‌شود، و در تمام این اعمال باید منظور خدا باشد نه عمل. باید فکر و اندیشه به خدا باشد نه به صحّت و بطلان عمل. این همان مجوسیت محضه است که خداوند واحد را مختفی نموده و دو خدای عمل خوب و عمل بد را به جای آن نشانده است.

این مردم بدبخت را شما از میقات تا خروج از احرام از خدا جدا می‌کنید! از وقت احرام در تشویش می‌اندازید که مبدا ترشّحی به بدنم، به احرامم برسد، مبدا شانهم از خانه منحرف شود، مبدا در حال طواف از مطاف بیرون آیم، مبدا نمازم باطل باشد، مبدا طواف نساءم باطل آید و تا آخر عمر زن بر خانه‌ام حرام باشد؛ هیچ‌یک از اینها در شریعت نیامده است. همین نماز معمولی که خود مردم می‌خوانند درست است، طوافشان درست است؛ شما آنها را باطل می‌کنید و مهر

بطلان به آنها می‌زنید و ترشح همین آب‌های مشکوک را نجس دانسته‌اید. و در این صورت، حجّ مردم به کلی ضایع شده است. یعنی حاجی که باید از میقات تا پایان عمل همه‌اش با خدا باشد و با تقصیر و حلق از انقطاع به خدا و احرام با خدا بیرون آید، از ابتدای احرام از خدا منصرف می‌شود، و این انصراف و تشویش و تزلزل برای او باقی می‌ماند تا آخر عمل؛ وقتی از عمل فارغ شد، اینجا نفس راحتی می‌کشد و خدا را می‌یابد. تمام احتیاط‌هایی که در این موارد انجام داده می‌شود و مستلزم توجه به نفس عمل و غفلت از خداست، همه‌اش غلط است.

در شریعت رسول الله و در زمان رسول الله کجا این‌گونه احتیاط‌کاری‌های عسر و حرج آمده است؟! اصل اولی عدم عسر و عدم حرج و عدم ضرر است. اصل اولی ما در قرآن کریم «وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا»** است (یعنی یکسره از همه ببر و به خداوند روی آور).

احتیاطی را که مرحوم قاضی - قدس الله سره - در ضمن حدیث عنوان بصری دستورالعمل همه شاگردهایش قرار داده بود که: «وَأَخَذَ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تُجَدُّ إِلَيْهِ سَبِيلًا»*** (و در هر جایی که به سوی احتیاط راه یافتی آن را پیشه خود ساز!) منظور عملی است که راه انسان را به خدا باز کند، نه آنکه موجب سدّ طریق شود و راه توجه و ابتهال و حضور قلب را بگیرد. مقصود عملی است که برای مؤمن یقین آورد و وی را در ایمان مستحکم کند، نه آنکه او را متزلزل و مشوش کند و بیت الله الحرام را در نزد او خانه عقوبت مجسم کند و حجّ این خانه را یک عمل جبری اضطراری از ناحیه اهرمن شیطانی برای عقوبت جلوه دهد. این همان مجوسیت محضه است. همه غذاهای مسافران و میهمان‌خانه و آشامیدنی‌های آنها حلال و طاهر است، همه آب‌های مترشحه از ناودان‌ها و جوی‌ها طاهر است مگر زمان علم به نجاست؛ بنابراین ای آقای من اینک با این ترشّحی که به تو شده است برخیز و نمازت را بجای آور، و اصلاً تصور نجاست و عدم طهارت در خودت منماید که بدون شک از تسویلات شیطان است که می‌خواهد انسان را از فیض عظیم نماز و بیتوته و توجه و دعا در این مسجد شریف محروم دارد.

حضرت آقا فرمودند: رمی جمره عقبه هم بالأخصّ خیلی برای من جالب بود؛ چون در جمره اولی و جمره وسطی انسان رو به قبله می‌ایستد و رمی می‌کند، یعنی با توجه و استقبال کعبه، انسان شیطان را می‌زند و می‌راند، اما در جمره عقبه که باید انسان پشت به قبله کند و رمی نماید، این چه معنی دارد؟! معنی‌اش عین توحید است. یعنی آن کعبه‌ای را که من تا به حال با این نفس خود بدان توجه می‌نمودم، آن را اینک پشت سر گذارده و با توجه به اصل توحید که دارای جهت و سمتی نیست و با نفسی که از آن نفس بیرون آمده و توجه بدان سو را ندارد، می‌خواهم شیطان

ما با بعضی از رفقا و دوستانی که در سفر حج در خدمتشان بودیم و صحبتی از این مسائل می‌شد، می‌دیدیم آنها تا به حال اصلاً در فکر اینکه مثلاً این حج ذخیره برای آینده باشد نبوده‌اند؛ نه در موقع تلبیه و احرام و نه در منا و عرفات. بهشت و جهنم چیست؛ آنها فقط به دنبال این بودند که در آنجا چه خبر است و چه چیزی گیرشان می‌آید و چه معارفی را تحصیل می‌کنند و چه انفتاحی برایشان پیدا می‌شود و چه شهودی برایشان حاصل می‌شود.^۱

را رمی کنم. بنابراین حقیقت این رمی نیز عوض می‌شود، و آن رمیی است که از دو رمی سابق پاک‌تر و زلال‌تر است، و شاید سرّ تعدّد رمی‌ها تعدّد حقیقت و واقعیت آنها باشد نه امر تکراری. * منظور، حضرت آیه الله حاج سید احمد فهری زنجانی - دامت برکاته - می‌باشند که از شاگردان اخیر مرحوم قاضی و از ارادتمندان مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی است. مردی است فاضل و عالم و خوش فهم، و در ترویج دین کوشا و ساعی. در مراجعت از نجف مدتی در باختران در مسجد جامع مشغول تدریس و اقامه جماعت و تبلیغ بود؛ سپس در طهران و پس از آن در زمان انقلاب اسلامی ایران از طرف رهبر کبیر فقید به شام عازم و در دمشق مشغول اقامه شعائر دینی است. حقیر با ایشان سوابق ارادت و آشنایی و دوستی دارم. و در سفر اخیر حقیر به بیت الله الحرام در منا شرف ملاقات دست داد و یکبار هم در مشهد مقدس در حرم مطهر توفیق زیارتشان حاصل شد، و در هر دو بار حقیر را به شام دعوت فرمودند و موانع سفر را خود به عهده گرفتند؛ ولی مع‌الاسف تا به حال توفیق تشرّف و اجابت دعوت معظمّ له برای بنده دست نداده است.

* * * سوره المزمل (۷۳) آیه ۸: ﴿وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَيَّنْ إِلَيْهِ تَبْيِئًا﴾.

* * * * * مرحوم آیه الله حاج میر سید علی آقا قاضی - قدس الله سره - به همه شاگردان خود دستور می‌دادند تا روایت عنوان بصری را بنویسند و در جیب خود نگهدارند و در هفته‌ای یکی دو بار بخوانند. این روایت را مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الأنوار ج ۱، از طبع حروفی، از ص ۲۲۴ تا ص ۲۲۶ در باب ۷، کتاب العلم، باب آداب طلب العلم و احکامه، نقل کرده است، و الحق روایتی است جامع و برای مریدان و طالبان راه خدا کافی و شافی. - پایان متن منقول از روح مجرد.

۱- آیین رستگاری، ص ۶۲:

«علامت قرب توجه به خداست، ذکر خداست، وارد شدن در حرم خداست؛ و علامت بعد عدم میل به عبادت است، عدم میل به ذکر خداست، عدم میل به یاد خداست، میل به امور متکثره و

این معنای حرّیت است و چنین شخصی انسان حرّ و آزاد است، و این معنای شعر خواجه حافظ شیرازی است که می‌فرماید:

من که امروزم بهشت وصل حاصل می‌شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم^۱

یعنی من امروز می‌خواهم ببینم که یار در عرفات و منا و مشعر، و در موقع رمی جمرات و هنگام طوف حول خانه او، چه جلوه‌ای بر من می‌کند؛ من به دنبال این مطالب هستم و به دنبال اینکه خداوند این عمل را واجب کرده و اگر آن را انجام ندهم فردا عقاب و خطاب او متوجّه من است و یا اینکه در بهشت چه آثاری بر آن مترتب است، نمی‌باشم. این آن کسی است که در مقام عبادت به چیزی تعلق ندارد و این آن بنده‌ای نیست که رقبه او گیر باشد.

اثر و لازمه تعلق داشتن به آینده

ما بندگانی هستیم که رقبه و فکر ما، گیر فردا و جهنّم و بهشت و حوریه و میوه‌های بهشتی است؛ ولی رقبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام گیر نیست. پرتغال و سیب بهشت و یا مار و عقرب جهنّم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گیر نینداخته است؛ آنچه او را گیر انداخته فقط وصال محبوب است و بس. لذا او فقط بنده خدا است، و او را عبادت می‌کند برای اینکه به وصال محبوبش برسد. بهشت و جهنّم کجا و آن مطالب و مسائل عالیّه کجا!

عدم تنازل بزرگان از مسأله توحید به ذکر آثار ظاهریّه جلالیه و جمالیّه

ما در تمام مدّت عمری که در خدمت بزرگان بودیم، یک بار نشنیدیم که آنها در مجالس خود از نعمت‌ها و آثار ظاهریّه جلالیه و جمالیّه الهی صحبت کنند؛

شهواییّه و غفلت و اعراض از خدا و حبّ جاه و مال و ریاست است. «

۱- دیوان حافظ، غزل ۳۴۷.

صحبت آنها فقط از خود او و از لطف و رحمت و بخشش او بود، صحبت فقط از امید بود نه از ترس.

لطف الهی بکند نکته سربسته چه
کار خویش گویم، خموش^۱

صحبت آنها فقط از امید و لطف بود، نه اینکه بهشت و طبقات بهشت چگونه است و در هر طبقه‌ای چه مسائل و آثاری وجود دارد. آنها اصلاً در صحبت‌ها و ارتباطات و تصرفات خود از مقام ذات تنازل نمی‌کردند.^۲

معنای: «و اعملْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، و اعملْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»

۱- دیوان حافظ، غزل شماره ۲۸۴. تلفیقی از این دو بیت است:

لطف الهی بکند کار خویش	مژده رحمت برساند سروش
لطف خدا بیشتر از جرم ما ست	نکته سربسته چه دانی خموش

۲- رجوع شود به: مهر فروزان، ص ۱۰۹ الی ۱۱۱؛ اسرار ملکوت، ج ۲، شاخصه دوم؛ حریم قدس، ص ۳۴ الی ۴۰؛ روح مجرد، ص ۱۳:

«مرحوم قاضی می‌فرمود: سید هاشم در توحید مانند سنی‌ها که در سنی‌گری تعصب دارند، او در توحید ذات حق متعصب است؛ و چنان توحید را ذوق کرده و مسّ نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد.»

روح مجرد، ص ۲۰۷:

«حضرت آقای حدّاد به قدری در فنای در اسم "هو" قوی بود که مرحوم قاضی می‌فرموده است: "سید هاشم مثل این سنی‌های متعصب است که ابداً از عقیده توحید خود تنازل نمی‌کند؛ و در ایقان و اذعان به توحید چنان تعصب دارد که سر از پا نمی‌شناسد.»

یعنی چنانچه بعضی از این سنی‌ها را پول دهی و مقام دهی و دنیا را جمع کنی و بخواهی در عقیده‌شان تزلزل ایجاد کنی نخواهد شد، این سید هاشم در قضیه توحید ذات اقدس این‌طور است.»

یک عبارت عجیبی به جناده در آن وقتی که به خدمت حضرت می‌آید و آن حضرت در ساعات آخر حیاتشان بودند، دارند؛ حضرت مطالبی را به جناده می‌فرمایند که از جمله مطالب این است:

و اَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، و اَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا.^۱

«ای جناده، نسبت به دنیا و امور آن، چنان عمل کن که گویی برای همیشه در آن زندگی خواهی نمود، و نسبت به آخرت، آن چنان که گویی فردا خواهی مُرد.»

در اینجا می‌توانیم بگوییم که منظور حضرت از آخرت به عنوان روز آخرت نیست؛ بلکه مراد باطن دنیا است. معنای آخرت در این آیه که می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ»^۲ آینده نیست؛ بلکه به معنای باطن دنیا و همان معنایی است که توضیح داده شد که مثلاً: عمل صدق مساوی با آن نورانیت خاص، و نماز مساوی با آن نورانیت و قرب خاص دیگر است؛ روزه مساوی با آن تجرد خاص، و قرآن مساوی با آن ربط خاص دیگر است.^۳ منظور

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

۲- سوره الروم (۳۰) آیه ۷. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۲۰:

«ایشان از زندگی پست و دنی حیوانی، ظاهری را می‌دانند و از آخرت غافل می‌باشند.»

جهت اطلاع بیشتر پیرامون این آیه شریفه و اینکه آخرت باطن دنیاست رجوع شود به: معاد شناسی، ج ۱، مجلس دوم.

۳- روح مجرد، ص ۲۶۹:

«عملی خوب و صلاح واقعی بشر است که موجب قرب شود و نفس او را آزاد کند؛ خواه توأم با منفعت طبیعی و طبیعی باشد و یا نباشد.»

و به عبارت دیگر: مجموعه انسان، مجموعه‌ای مانند حیوان و نبات و جماد نیست که فقط پیکرش ملحوظ باشد و بس. انسان دارای نفس ناطقه و قابلیت ارتقاء به اعلیٰ علیین است، و در این صورت اگر به آن پیکر فقط دل‌خوش باشد بسی زیان کرده است و حقیقت وجودی و ثمره حیاتی خود را به ثمن بخشی فروخته و در میدان بازی این دنیا محروم مانده است.»

کلام ائمه عليهم السلام از آخرت و آنچه که در آخرت است همین است.

وجه تسمیه آخرت به آخرت

البته علت اینکه آخرت را آخرت می‌گویند، این است که: حقیقت همان کار و عملی را که ما در دنیا انجام می‌دهیم در فضا و عالم دیگری بروز پیدا می‌کند؛ لذا از این نظر به آن آخرت می‌گویند.

آخرت و آخر یعنی: «دیگر»؛ آن چهره و نماد و صورت دیگر را آخرت می‌گویند. مثلاً یک طرف سکه چیزی و طرف دیگر آن هم چیز دیگری را نشان می‌دهد، آن طرف دیگر را می‌گویند: «آخرت»؛ پس آخرت یعنی فضای دیگری که در نفس نقش می‌بندد.

بنابراین، اینکه حضرت می‌فرماید: «برای آخرت آن چنان عمل کن که گویی فردا از دنیا خواهی رفت»، یعنی برای تحصیل فضای دیگر، که همان فضای نفس و روح و قلب باشد، عمل کن، و برای امور عادی و دنیایی خود خیلی عجله نکن که آن را سریع انجام دهی.

عجله نمودن برای این امور چندان لازم نیست؛ فرضاً اگر با فلان شخص کاری داری و قرآنت را نخوانده‌ای، نگو اول الان به او تلفن کنم و کارم را با او انجام بدهم و وقتی انجام شد قرآن بخوانم. وقتی می‌بینی الان حال مناسبی است، بلند شو و با این حال مناسب یک حزب قرآنت را بخوان و آن کار را برای نیم ساعت دیگر بگذار، و الا اگر تلفن کنی دیگر حال قرآن را نخواهی داشت.

امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «و اعملْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا!» فرض کن که همیشه هستی و زنده خواهی بود، پس دیگر چه غصه و ترسی داری؟! وقتی همیشه در این دنیا هستی، دیگر غصه از دست رفتن چه چیز را می‌خوری؟! غصه در جایی پیدا می‌شود که تا انسان بخواهد سر بجنباند، امری مهم از

انسان فوت می‌شود؛ اینجاست که باید در انجام آن امر سرعت به خرج دهد. مثلاً ساعت ده شب است، می‌گویند: «فوراً حرکت کن و برو فلان دارو را بگیر که الان داروخانه‌ها می‌بندند.» آن شخص هم سریع سوار ماشین می‌شود و تا به اولین داروخانه که هنوز نبسته می‌رسد می‌گوید: «صبر کن که من فلان دارو را احتیاج دارم!» در اینجا اگر انسان سهل‌انگاری کند، بیمار فوت می‌شود و یا خطر جدی متوجه او می‌گردد.

حضرت می‌فرماید: این‌طور نباش که فکر و ذکرت فقط برای این امور دنیا باشد؛ بلکه ببین چه اموری مربوط به آخرت توست، مراقب و مواظب آن باش.

کلام مرحوم علامه پیرامون میزان ارزش ملاقات با ولی خدا نزد

شاگردانشان

مرحوم آقا می‌فرمودند:

افرادی که در اینجا می‌آیند دو قسمند:

بعضی از آنها تمام کارها و برنامه‌های خود را تنظیم می‌کنند برای اینکه به ملاقات با ما برسند، و در این راه از همه موانع از قبیل مراجعین و مهمانان و ارتباطات و مخالفت همسر و غیره عبور کرده و فوراً مسائلی را که پیش می‌آید یک‌به‌یک کنار می‌زنند.

بعضی دیگر همین‌که می‌خواهند بیایند و فرضاً مهمانی می‌آید، با او رودربایستی می‌کنند (و می‌گویند: اگر مهمان بیاید و نباشیم که بد است؛ حالا یک ربعی پیش او هستیم و بعد که دلش را به دست آوردیم می‌گوییم یک جایی قرار داریم. در این هنگام، چایی را که می‌آورد دیگری از راه می‌رسد و در می‌زند و باز می‌گوید بد است، و یا اینکه تا می‌خواهد برود خانم می‌فرمایند: کجا می‌روی؟ تو که هر روز در جلسه تفسیر شب‌های سه‌شنبه و غیره، آقا را می‌بینی!) و آن‌قدر ترجیح می‌دهند تا اینکه وقت فوت می‌شود، و وقتی بلند

می شوند و می آیند که دیگر جلسه ای نیست.

ایشان در ضمن این روایت^۱ می فرمودند:

افراد دو دسته هستند:

اوّل: افرادی که برای رسیدن به دنیا همه چیز را کنار می گذارند تا به دنیا برسند.

دوّم: افرادی که برای رسیدن به آخرت همه دنیا را کنار می گذارند تا به آخرت برسند.

اینها عیناً مطالبی بود که ما در آن زمان می دیدیم؛ می گفتیم: فلانی چرا در فلان جلسه نیامدی؟ می گفتند: آقا چه کنیم، بی توفیقی نصیب ما شد و همین که خواستیم حرکت کنیم یکی از منتسبین ما از راه دور آمده بود و ما را گرفتار کرد و دیگر اصلاً امکان نداشت.

آیا می دانید معنای این کلام چیست؟ یعنی در نزد این گونه افراد ارزش و بهای رسیدن به خدمت یک ولیّ الهی حتی به اندازه یک توبره کاه هم نیست؛ حال می خواهد اسم خودشان را سالک یا هر چیز دیگر هم بگذارند. خوب فرضاً که برادر خانم از طهران آمده باشد، به او بگو: آقا تشریف داشته باشید بنده کاری دارم. اگر الان وقت دکتر داشتی آیا به آن پزشک می گفتی: ببخشید، برادر خانم من آمده بود و دیدم بد است دیگر نیامدم، و یا اینکه به او می گفتی: من وقت دکتر دارم و باید بروم؟!

برای این گونه افراد ارزش و اهمیت یک دکتر رفتن برای دل درد و سردرد و دندان درد و هزار تومان ویزیت آن، از ارزش ملاقات و درک فیض حضور یک ولیّ خدا بیشتر است!

۱- «و اَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، و اَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا.»

اینها همین هستند؛ گفتار حضرت را که فرمود: «و اَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، و اَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا» بر عکس عمل کرده‌اند. دنیا را «كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا» گرفته‌اند که اگر انجام ندهند فوری فوت می‌شود و از دست می‌رود، و آن اموری که مربوط به آخرت است را «كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا» محسوب داشته‌اند که اگر الان خدمت آقا نرسیدیم دو شب دیگر عصر جمعه است و بالأخره آقا را می‌بینیم. این مسکین خیال می‌کند که خدمت آقا رسیدن فقط همان دیدن ایشان است، و دیگر خبر ندارد که شاید در همان موقعی که به آنجا نیامده یک چیزی بوده که دیگر تا آخر عمر به دست نمی‌آید. تمام شد و از دست رفت؛ حال اگر در آینده چیز دیگری به دست بیاید، مسأله دیگری است.^۱

۱- جامع الأخبار، ص ۷۷:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - أَنَّهُ فَاتَتْهُ تَكْبِيرَةُ الْإِفْتِيحِ يَوْمًا، فَأَعْتَقَ رَقَبَةً وَ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَاتَتْنِي تَكْبِيرَةُ الْإِفْتِيحِ يَوْمًا فَأَعْتَقْتُ رَقَبَةً؛ هَلْ كُنْتُ مُدْرِكًا فَضْلَهَا؟ فَقَالَ: "لَا!"

فَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: ثُمَّ أَعْتَقْتُ أُخْرَى، هَلْ كُنْتُ مُدْرِكًا فَضْلَهَا؟

فَقَالَ: "لَا! يَا ابْنَ مَسْعُودٍ، وَ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا لَمْ تَكُنْ مُدْرِكًا فَضْلَهَا!"

ترجمه: «از عبدالله بن مسعود - رحمه الله - روایت شده است که روزی (در نماز جماعت رسول خدا) تکبیره الاحرام از او فوت شد؛ پس بنده‌ای را آزاد کرد و خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرضه داشت: یا رسول الله، روزی در نماز جماعت تکبیره الاحرام از من فوت شد و برای تدارک آن بنده‌ای را آزاد نمودم؛ آیا با این عمل فضیلت آن را دریافته‌ام؟ حضرت فرمودند: "خیر!"

در این هنگام ابن مسعود عرضه داشت: یا رسول الله، علاوه بر آن، بنده دیگری را آزاد می‌سازم؛ آیا می‌توانم فضیلت آن را دریابم؟!

حضرت فرمودند: "خیر! ای ابن مسعود، اگر هر آن چیزی را که در روی زمین است انفاق کنی، نخواهی توانست فضیلت آن تکبیره الاحرام را به دست آوری!" (محقق)

خداوند نگاه به دل انسان می‌کند. در یکی از جلسات گذشته عرض کردم که هر کسی می‌خواهد ارتباط من را نسبت به خود ببیند، ارتباط خودش را با من بسنجد و بداند که من هم به همان مقدار با او در ارتباط و اقتراب هستم. یعنی ببیند که من در نزد او چه اهمیّت و جایگاهی دارم و تا چه اندازه برای این مسأله مایه گذاشته است.

البته گمان نکنید که این مسأله در همه جا و بی حساب و کتاب است؛ کارها باید روی حساب انجام شود. مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در خیلی از موارد که بعضی از رفقا می‌خواستند افراط کنند، جلوگیری کرده خودشان خط و خطوط را تعیین می‌نمودند. این صحیح نیست که انسان همه چیز را به هم بریزد، بلکه صحبت در میزان اهتمامی است که ما نسبت به راه خودمان داریم.

این مسأله بسیار مهمّ است. حساب و کتاب و حفظ ظاهر، به جای خود محفوظ است و کسی نمی‌تواند از آن خطّ و خطوطی که بزرگان آن را برای ما ترسیم کرده‌اند تجاوز نماید، و اگر هم کسی بخواهد از آن تعدی کند خیلی محکم و سخت پس‌گردنی می‌خورد. در زمان مرحوم آقا بعضی بودند که می‌خواستند جلو بیایند و سوء استفاده کنند، ولی جلوی آنها گرفته شد.

عدم التزام جدی خود را در ارتباط با اولیاء خدا، به حساب تکلیف

نگذاریم

به هر حال، صحبت در این است که ما آن عدم التزام جدی و آن نوع ارتباط و حالت قلبی خود را به حساب تکلیف ظاهری می‌گذاریم و غافل از آنکه اگر از آنجا کم بگذاریم خدا فریب نمی‌خورد؛ پس او را فریب ندهیم و دور نزنیم. جان من! هر چیزی جای خودش را دارد و هر قدر پول بدهی به همان اندازه آتش می‌بری.

عارف، نتیجه عبادت را در همان لحظه می‌داند

این همان مسأله‌ای است که بزرگان و اولیاء، ما را به سمت آن می‌کشاند و دعوت می‌کنند؛ اما در سایر مکاتب - حتی در همین مسائل فقه ظاهری^۱ - دعوت به آن طرف دیگر است: نماز بخوان برای اینکه تکلیف را ادا کنی و الا عتاب و عقاب در انتظار توست؛ نماز بخوان و روزه بگیر برای اینکه به نعمت‌های الهی و آنچه خدا وعده داده است برسی.

آری، آنچه که در ظاهر به مردم عرضه و گفته می‌شود این است که: قرآن بخوان و روزه بگیر تا اینکه ذخیره آخرت تو باشد، و به هیچ‌وجه صحبت از این نیست که: نماز بخوان و روزه بگیر و همین الان نتیجه‌اش را بگیر، قرآن بخوان و همین الان با خدا ارتباط برقرار کن؛ ولی عارف می‌گوید نماز بخوان و همین الان که ارتباط داری نتیجه‌اش را بگیر!^۲

الله اکبر یعنی کنار زدن غیر خدا

آخر وقتی که در نماز می‌گویید «الله اکبر»، بهشت و حورالعین در کجای این «الله اکبر» جا دارد تا از «الله اکبر» در نماز به حورالعین منتقل شوید؟! اگر گفتن «الله اکبر» به جهت ترس از جهنم و آتش و مار و عقرب و امثال آن باشد، دیگر «الله اکبر» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نخواهد شد.

وقتی که اولیاء می‌گویند بگو: «الله اکبر» یعنی هر چیزی غیر از خدا را کنار بزن؛ غیر خدا چیست؟ بهشت و جهنم و حوری و غلمان غیر خداست؛ پس همه را

۱- برای اطلاع بر مضرات اکتفاء به فقه ظاهر و فرمولی رجوع شود به: نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲۱ الی ۳۲۵؛ نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۵۵؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۱۳۹ الی ۱۴۹؛ وظیفه فرد مسلمان، ص ۹۳؛ نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت، ص ۱۲۵ الی ۱۳۹؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۶۶؛ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۳۵، ذیل آیه ۲۲۹ بقره.

۲- برای اطلاع بر عدم جدایی ظاهر از باطن اعمال رجوع شود به: تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۸۲.

کنار بزن و با این حال نماز بخوان. نه اینکه با گفتن یک «الله اکبر» متوقع باشیم که درختی در بهشت برای ما اضافه شود. کَانَ با «الله اکبر» گفتن، درخت کاری می‌کنیم، و با اقامه هفده رکعت نماز یومیه، در هر نوبت درختان سیب و پرتغال برای خود کاشته و اضافه کرده‌ایم.

معنای «بَلَّ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

این عبادت عبید و تجار است و عبادتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ما آموخته آن عبادت، عبادت است: «بَلَّ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ بلکه تو را سزاوار و لایق پرستش دیدم فلهمذا عبادت و پرستش تو را نمودم.»^۱ یعنی پروردگارا

۱- امام شناسی، ج ۵، ص ۴۳:

«باید دانست که عبادت بر سه قسم ممکن است واقع شود:

اوّل: به جهت میل و طمع به بهشت؛

دوّم: به جهت ترس از دوزخ؛

سوّم: به جهت محبت به خداوند، تقرّباً الیه و ابتغاء لوجهه؛ نه به جهت طمع و نه به جهت ترس. و سالکین الی الله که مقصدشان وصول به ولایت و محض عبودیت است حتماً باید عبادات بلکه تمام کارهای خود را به جهت سوّم که عشق و محبت به خداوند تعالی است انجام دهند؛ زیرا نهایت و غایت از دو قسم اوّل و دوّم، یا رسیدن به راحتی و یا تخلّص و دوری از عذاب و ناراحتی است.

و بنابراین مقصد و مقصود رسیدن به مشتهای نفس است، و توجه به خداوند سبحانه برای حصول اشتهای نفسانی است. و در این صورت خداوند واسطه‌ای برای کامیابی و امیال نفسانی قرار گرفته است.

و معلوم است که واسطه - از جهت نفس و ساطت - مقصود اصلی نیست؛ بلکه مقصود عرضی و تبعی است. و علی‌هذا چنین عبادتی حقیقه برای خدا نیست؛ بلکه برای وصول به مشتهای نفسانی است.

و لیکن حقّ عبادت که برای حقّ است، حقّاً همان قسم سوّم است که طالبان ولایت بر آن تیره تمشّی دارند.

محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل، از هارون بن خارجه، از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که قال:

إِنَّ الْعِبَادَةَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛ فَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.^۱

«عبادت کنندگان بر سه گروه تقسیم می شوند: گروهی خداوند عز و جل را از روی ترس عبادت می کنند، این عبادت بندگان است؛ و گروهی خداوند تبارک و تعالی را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می کنند، و این عبادت اجیران است؛ و گروهی خداوند عز و جل را از روی محبت عبادت می کنند، و این عبادت آزادگان است؛ و این با فضیلت ترین اقسام عبادت است.»

و در نهج البلاغه وارد است:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً، فِتْلِكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.^۲

«دسته ای از مردم خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت می کنند، این عبادت تاجران است؛ و دسته ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می کنند، این عبادت بندگان است؛ و دسته ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می کنند، این عبادت آزادگان است.»

صدوق در خصال با سند متصل خود از یونس بن ظبیان آورده است که قال:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّاسَ يَعْْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: فَطَبَقَةَ يَعْْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْحَرَصَاءِ وَ هُوَ الطَّمَعُ؛ وَ آخَرُونَ يَعْْبُدُونَهُ فَرَقًا مِنَ النَّارِ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ هِيَ الرَّهْبَةُ؛ وَ لِكُنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ. لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ».^۳

و لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ مِنَ الْأَمِنِينَ.^۴

«حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمودند: مردم خداوند عز و جل را بر سه طریق عبادت می نمایند:

یک طبقه از مردم خداوند را به جهت رغبت به ثواب و پاداش عبادت می کنند، و این عبادت حریصان است که طمع دارند؛

و طبقه دیگر از مردم خداوند را به جهت دوری از آتش عبادت می‌کنند، و این عبادت بندگان است که از روی ترس است؛

و لیکن من خداوند را از روی محبت عبادت می‌کنم، و این عبادت کریمان است و این مقام امن است.

زیرا که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: "این طبقه از مردم در آن روز بازپسین و قیام قیامت از فزح در ایمنی هستند."

و نیز به علت آنکه خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: "(ای پیغمبر) بگو اگر شما مردم به خدا محبت دارید، باید از من پیروی کنید تا خدا نیز به شما محبت داشته باشد و گناهان شما را بیامرزد." و بنابراین هر کس که خدا را دوست داشته باشد، خداوند عزّ و جلّ نیز او را دوست دارد، و هر کس که خدا او را دوست داشته باشد از اهل امن و امان خواهد بود.

باری، چون عبادت حقیقی، بدون توجه به خداوند غیر معقول است، بنابراین پیوسته در اثر ازدیاد عبادت، زیادی توجه پیدا می‌شود، تا کم‌کم این توجهات متراکم شده و برای نفس به صورت ملکه در می‌آید و مورث یقین و معرفت و شهود می‌شود.

و این اصل کلی علاوه بر آنکه از آیات و روایات شواهد بسیاری دارد، اعتبار عقلی نیز مساعد آن است.

چون محبت و اشتیاق به هر چیزی، موجب توجه و دلبستگی به آن چیز می‌گردد؛

و این توجه که نفس عمل است، آن اشتیاق و محبت را در دل پابرجا و ثابت می‌کند؛

و این ثبات که علم است، موجب تأکد ثبوت آن چیز در دل می‌گردد؛

و چون آن چیز مؤکداً در دل نشست، و به صورت ملکه درآمد، ظهوراتش پیدا می‌شود و تمام آثار و خواصش پدیدار می‌گردد، تا رفته‌رفته شخص عابد و متوجه به محبوب حقیقی و معبود واقعی، پروردگارش را مشاهده می‌کند و او را می‌شناسد و نیز خود را و تمام موجودات را به خدا و با خدا می‌شناسد؛

و در این حال توجه عبادی به جای خود نشسته و در محلّ خود استقرار می‌یابد.

زیرا که تا عبادت طوری نشود که معبود را مشهوداً و وجداناً و حضوراً ببیند، آن عبادت صورت تصویری‌ای بیش نیست و حقّ عبادت معبود نیست؛ زیرا که معبود او، یک صورت فکریه و ذهنیه محدود است، و مطابق آن صورت نیز در خارج متوهّم و محدود است، و آن معبود حقیقی و مقصود اصلی نیست، آن غیر مقصود است.

البته این گونه عبادت باید به هیچ وجه مورد قبول حقّ تعالی واقع نشود؛ و لیکن از فضل و

وقتی که من نگاه به تو می‌کنم خواه‌ناخواه دوست دارم که با تو به راز و نیاز بپردازم؛ چون غیر تو را نمی‌بینم.

فلذا حضرت سجّاد علیه السلام بعد از فقره گذشته، عرضه می‌دارد و درخواست می‌نماید که: «فَحَقِّقْ رَجَائِي وَاسْمَعْ دُعَائِي، يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَأَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ!»

این کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود: «بَلِّ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» یعنی من وقتی به افرادی که دور و بر من هستند نگاه می‌کنم، می‌بینم همه آن کسانی که با

رحمت، حق آن را پذیرفته است: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيَّكَ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَيْتُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا»؛^۵ «و اگر فضل و رحمت واسع و زانده خداوند بر شما نبود هیچ‌گاه یک نفر از شما پاک و پاکیزه نمی‌شد.»

و اما عارفان به خدا و مقربان حریم مقدّس او هیچ‌گاه خدا را با مفهوم فکری و صورت تخیلی ذهنی عبادت نمی‌کنند و هیچ‌گاه مطابق خارجی همان مفهوم را نمی‌پرستند، بلکه عبادت آنان به ذات حقیقی و واقعی پروردگارشان جلّت عظمتّه تعلق می‌گیرد و حضوراً و شهوداً خدا را می‌خوانند: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»^۶.

و راه وصول به این مطلب، تمکّن ذکر خداست در دل: «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»^۷؛ «خداوند را یاد کنید، همچنان‌که پدران خود را یاد می‌کنید؛ بلکه از یاد پدران خود نیز خداوند را بیشتر یاد کنید.

(۱) اصول کافی، طبع حیدری، ج ۲، باب العبادۃ ص ۸۴.

(۲) نهج البلاغه، ج ۲، حکمت ۲۳۷.

(۳) سوره آل عمران (۳) آیه ۳۱.

(۴) خصال، باب الثلاثة طبع حروفی، ص ۱۸۸.

(۵) سوره النور (۲۴) آیه ۲۱.

(۶) سوره الصافات (۳۷) آیه ۱۶۰.

(۷) سوره البقره (۲) آیه ۲۰۰. - پایان متن منقول از امام شناسی.

أغراض و مقاصد مختلف آنها را می‌خوانم، بالأخره روزی همه آنها بار را به زمین می‌گذارند.

رفیقی را که می‌خوانیم دو روز اول به سراغ انسان می‌آید و می‌گوید: چه امر و فرمایشی دارید، اما روز سوم می‌گوید: ببخشید آقا من جایی کاری دارم و یک ساعت دیگر می‌آیم، و روز بعد می‌گوید: دو ساعت دیگر، و روز بعد اصلاً گوشی تلفن خود را بر نمی‌دارد و خاموش می‌کند و می‌گوید: شماره شما نیفتاده بود.

اینها برای اینکه «یا خَيْرَ مَنْ دَعَا دَاعٍ» را خوب به ما بفهمانند، وسائل خوبی هستند، و تمام آن کسانی را که با کلک و دروغ به انسان اظهار رفاقت و ارادت می‌کنند، به ما می‌شناسانند.^۱ وقتی که تلفن می‌کند با اینکه گوشی روی میز و یا در کف دست اوست، به دروغ می‌گوید در دسترس نبود.^۲ یا فرضاً شریک انسان تا وقتی که منافع او اقتضا کند با انسان ملایمت و ارتباط دارد و می‌گوید: سلام علیکم و اگر امری دارید در خدمتتان هستم، اما همین که یک کار و موقعیت بهتری برای او پیش می‌آید، دیگر پاسخ انسان را نمی‌دهد.^۳

اما وقتی به خداوند نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که او دیگر این ساعت و آن ساعت، می‌توانم و نمی‌توانم، خلوت و جلوت، خواب و چرت ندارد: «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»؛ بلکه هر وقت که توجه می‌کنی و نفس خود را به آن

۱- البته روشن است که مقصود ما همین رفقایی است که مردم در دنیا دارند؛ رفیق سلوکی این چنین نیست و حسابش فرق می‌کند.

۲- البته بایستی این را هم در نظر داشت که همیشه قرار بر این نیست که انسان در هر شرایطی پاسخ‌گوی تلفن افراد باشد؛ زیرا در این صورت دیگر برای فرد زندگی باقی نخواهد ماند.

۳- برای اطلاع بیشتر پیرامون اینکه مطالبات مردم در راه خدا نوعاً مادی است و لذا اولیاء پاسخ آنها را نمی‌دهند، رجوع شود به *آیین رسنگاری*، ص ۹۵.

۱- سوره البقره (۲) قسمتی از آیه ۲۵۵/ *امام شناسی*، ج ۱۴، ص ۱۰۵:

سمت متمایل می‌کنی، می‌بینی او قبل از تو حضور داشته و در مقابلت ایستاده و منتظر توجّه تو بوده است؛ قبل از تو او حضور داشته و آنگاه تو خود را به او متمایل کردی و او را صدا زدی و لبیک گفتی و خود را بر او عرضه داشتی. بنابراین اوّل او بوده است، و او به هیچ‌وجه خستگی ندارد، انبساط و قبض ندارد، مرض و صحت ندارد، غیبت و حضور ندارد، ملالت و غیر ملالت ندارد، خواب و بیداری ندارد.

مرحوم حدّاد: «در هر لحظه از شبانه‌روز به من توجّه کنی، پاسخ

می‌شنوی!»

شخصی می‌گفت:

در خدمت آقای حدّاد - رضوان الله علیه - بودم و وقتی خواستم از ایشان جدا شوم و به ایران بیایم، به ایشان گفتم: «آقا من چه کنم که خودم را با شما در ارتباط ببینم؟»
(او تصوّر می‌کرد که اگر بخواهد قلبش را متصل کند چون ایشان می‌خوابند و استراحت می‌کنند و ناهار و شام می‌خورند، باید مانند مرتاض‌ها و دراویش در وقت خاصی به اطّاقی بروند و در را ببندند و چراغ را خاموش کنند و شرایطی را به وجود بیاورند تا کم‌کم اتصال برقرار کنند و لذا به ایشان گفتم: من در چه اوقاتی می‌توانم قلبم را متوجّه شما کنم و مطلبی را که می‌خواهم درخواست کنم؟)

ایشان در جواب فرمودند: «در هر لحظه از بیست و چهار ساعت شبانه‌روز به

«وی را نه چرت و پینگی و نه خواب، فرا نمی‌گیرد.»

من توجه کنی، پاسخ می‌شنوی!»^۱

این حرف برای من بسیار عجیب و ثقیل آمد که چطور ایشان می‌گویند:
«هر لحظه»؟!!

به ایران آمدم و مدتی در ایران بودم. زمان شاه بود و روابط ایران و عراق تیره بود؛ لذا وقتی می‌خواستم به عراق برگردم، کار گذرنامه‌ام گیر پیدا کرد و با اینکه در آن زمان بعضی از بستگان ما اهل ارتباط با ادارات بودند، هرچه سعی کردیم گذرنامه درست نشد که نشد و نهایتاً خبر آوردند که دیگر مشکل حل نمی‌شود.

یک‌دفعه من به یاد کلام حضرت حدّاد افتادم و با خود گفتم: الان ساعت سه بعد از ظهر است و ایشان خواب هستند، ولی چون گفتند: «هر وقتی که به یاد من بیفتی و به من توجه کنی جوابت را می‌دهم»، به ایشان متوسل می‌شوم و لذا گفتم: «آقا! دستم به دامن!»

تا این مطلب بر زبانم جاری شد دیدم زنگ تلفن به صدا درآمد و عموی ما پشت خط بود و گفت: فلانی، همین الان گذرنامه بدون هیچ علت و دلیلی امضاء شد!

یعنی اصلاً مطلب به یک‌ثانیه و دو ثانیه هم نرسید، و مثل اینکه قبلاً از طرف ایشان درست شده بود و فقط منتظر توجه این شخص بودند. خود آن کسی که با مسئولین آن اداره رابطه داشت، به شدت در این قضیه تعجب کرده بود که چطور

۱- حال مگر ایشان خواب و خوراک نداشتند؟ مگر ایشان در مجالسی که داشتند، برای افراد صحبت نمی‌کردند؟ ما که خود به رأی‌العین خواب و خوراک ایشان را می‌دیدیم؛ پس اینکه ایشان می‌گویند: «در هر موقع و هر لحظه» شامل تمامی اوقات، حتی وقتی که ایشان خواب هستند نیز می‌شود.

این شخصی که تا الان می‌گفت: این کار شدنی نیست، یک مرتبه تغییر رأی داد و آن را امضاء کرد!

عجبا! این چه بساطی است و این چه داستانی است؟! این می‌شود همان ولی‌خدایی که «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ». آن وقت می‌گویند: کلام اولیاء الهی حجّت نیست؛ درحالی‌که این حرف‌ها به حرف‌های مجانبین‌اشبه است تا به حرف‌های یک انسان عاقل.

کلام مرحوم علامه به آیه الله خسروشاهی: «اولیاء خدا خواب و بیداری

ندارند!»

مرحوم آقا در کتاب روح مجرد آورده‌اند که:

به آیه الله آسید ابراهیم خسروشاهی کرمانشاهی گفتم: «اولیاء خدا خواب و بیداری ندارند!»

ایشان گفتند: پس همین الان که ایشان در خواب هستند امتحان کنید! گفتم: «آخر حیف نیست که ما ایشان را امتحان کنیم؟!» مطلب گذشت تا اینکه فردای آن روز که آقای حدّاد از خواب بیدار شدند با خودشان در رختخواب می‌گفتند: «گفته می‌شود او خواب و بیداری ندارد؛ این دست خداست و دست ما نیست، این فضل خداست که به هر کس که بخواهد می‌دهد.»^۱

۱- روح مجرد، ص ۱۲۲:

«در همین ایام زیارتی رجب یک روز صبح جناب دوست صمیمی و رفیق شفیق و پاکدل و فاضل و سابقه دار حقیر: حضرت آیه الله حاج سید ابراهیم خسروشاهی کرمانشاهی - آدم الله ایام برکاته - برای ملاقات حقیر و در ضمن زیارت حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد بدان‌جا تشریف آوردند. بنده در این کنار اطاق نشسته بودم و حضرت آقای حدّاد در آن کنار خوابیده بودند به‌طوری‌که صدای نفس‌های ایشان در خواب مشهود بود. حقیر سابقاً در عظمت حضرت آقای حدّاد و قدرت علمی و توحیدی، و سعه علوم ملکوتی، و

واردات قلبیه، و تجلیل و تکریم استاد اعظم آیه الله حاج میرزا علی آقای قاضی - قدس الله تربته - از ایشان، به طور تفصیل برای این دوست مهربان تر از برادر، و صمیمی تر از هر یار و دوست، و بی شائبه تر از هر گونه توهّم شائبه، مذاکره نموده بودم؛ و جداً ایشان را دعوت به ارادت و تسلیم در برابر ولایت آقای حدّاد نموده بودم، و عرض کرده بودم:

”شما که یک عمری را در پی معارف الهیه گردش کرده‌اید، و برای کشف حُجُب و شهود عیانی از هر گونه سعیی دریغ ندارید، بلکه این آرزوی شماست که در صدر شریفان مختفی است، و دنبال یک انسان کامل می‌گردید که به طور یقین خود را بدو بسپارید، اینک آن گوشه اطاق، ایشانست که در خواب است. شما در این چند روزه‌ای که در کربلا مشرفید، اینجا بیابید، من هم هستم، إن شاء الله تعالی امید است حوائجتان برآورده گردد و مشکلاتتان رفع گردد.“

ایشان فرمودند: خوف دارم آن که من می‌طلبم نباشد، و در این صورت گرفتار شوم و دیگر راه نجات و خلاصی نداشته باشم.

عرض کردم: ”شما که طفل نابالغ و سفیه نیستید که شما را گول بزنند و گمراه کنند. بحمد الله و المنّه عالمی هستید زحمت کشیده و سابقه دار، و به قرآن و اخبار معصومین علیهم السلام وارد، و دروس حکمت را نزد استادنا العلامه آیه الله سیّد محمدحسین طباطبایی - مُدّ ظله العالی - خوانده‌اید، و شرح منازل السائرین و شرح قیصری بر فصوص الحکم و فتوحات مکّیه محیی‌الدین عربی را کاملاً می‌دانید؛ با وجود این مطالب، از شما پذیرفته نیست که بگویید: من گول می‌خورم، و یا وارد در ورطه‌ای می‌شوم که امید رهایی نیست!“

کسی که شما را مجبور نمی‌کند و بر تسلیم به محضر ایشان و اداری نمی‌کند. شما بیابید مثل یک شخص عادی با کمال آزادی مشکلات خود را بپرسید، ببینید می‌تواند حل کند یا نه؟! ایشان را در قدرت توحید و وصول به اعلی درجه یقین امتحان کنید، ببینید آیا آنچه خوانده‌اید و شنیده‌اید در ایشان که یک نفر مرد عادی آهنگر نعل بند است می‌یابید یا نمی‌یابید؟! اگر نیافتید، طوری نشده است، به همان راه سابق خود ادامه می‌دهید، و اگر ایشان را واجد شرائطی که خودتان می‌طلبید یافتید، به دستوراتش ملتزم می‌شوید.

تازه ایشان هم شخصی نیست که به همه کس راه دهد، می‌بینید که منزوی است و کسی در منزل او را نمی‌زند و خُلق و حال ندارد؛ ولی از آنجا که بنای کرامت و بزرگواریشان محبت با حقیر بوده است، من واسطه می‌شوم و درخواست می‌نمایم، و در صورت اجابت، شاید شما گمشده خود را در اینجا بیابید.

این مرد، مردی است که در علوم عرفانیّه و مشاهدات ربّانیّه، استاد کامل و صاحب نظر است؛

ایشان همان بزرگواری است که به آن شخص می‌گوید: «در هر لحظه‌ای به من توجه کنی (در خواب و یا در حال غذا خوردن و یا در مجلسی در حال صحبت کردن با افراد، و یا در هر حال دیگر) جواب تو را می‌دهم.» و این معنای «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ»^۱ است که از آن به مقام جامعیت تعبیر می‌کند.

تحقق مقام «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ» در امام زمان علیه السلام و اولیاء الهی
در مقام جامعیت، انصراف از یک حیثیت به واسطه اشتغال به حیثیت دیگر در

بسیاری از کلمات محیی الدین عربی را ردّ می‌کند و به اصول آنها اشکال می‌نماید و وجه خطای وی را مبین می‌نماید. شما از مشکل‌ترین مطالب منظومه حاجی و *أسفار* آخوند و غامض‌ترین گفتار شرح *فصوص الحکم* و *مصباح الانس* و شرح *نصوص* از وی پرسید، ببینید از چه افقی مطلع است و پاسخ می‌دهد و صحت و سقم آنها را می‌شمارد؟!

این مرد خواب ندارد، پیوسته بیدار است. در خواب و بیداری بیدار است. خواب و بیداریش یکسان است. چشمش به هم می‌رود ولی قلبش بیدار است. دیگر شما چه می‌خواهید؟!
ایشان گفتند: اگر این‌طور است که تو می‌گویی، اینک که ایشان خواب هستند، مطلبی از ایشان بپرس تا ببینیم در خواب چگونه می‌فهمد و پاسخ می‌دهد؟!

عرض کردم: «پرسیدن از من بلامانع است، ولی آیا سزاوار است چنین مرد عظیمی را اینک از آن علو ملکوتی روحی و محو جمال حق پایین آوریم و فقط برای امتحان از وی مطلبی را بپرسیم؟! من تابه‌حال نظیر این آزمایش‌ها را نکرده‌ام، و آنچه برایم مشهود شده است خودبه‌خود صورت تحقق پذیرفته است.»

بالآخره آقا از خواب بیدار شدند و برای تجدید وضو رفتند و وضو گرفته بازگشتند، و نشستیم برای صبحانه خوردن. آقای حاج سید ابراهیم به من فرمودند: اینک من در این چند روزه ایام زیارتی در کربلا - گویا چون با همراهانی بودند - مجال ندارم؛ *إن شاء الله* بماند برای وقت دیگر که خدا نصیب فرماید.

جریان امروز گذشت. فردا صبح که آقا از خواب بیدار شدند، با خودشان در رختخواب می‌گفتند: گفته می‌شود: او خواب ندارد. می‌گوید: من در تمام عمر یاد ندارم شبی را نخوابیده باشم؛ حالا لطف او چه می‌کند، مال ما نیست! - پایان متن منقول از روح مجرد.

۱- *الصحيفة السجادية*، «من دُعائه عليه السلام في يوم عرفة».

آن واحد، متصور نیست.

نظریه مرحوم قاضی درباره مسأله اصولی «استعمال لفظ در اکثر از معنای

واحد»

این بحث را اصولیین هم دارند که: «آیا می شود انسان در آن واحد، از یک کلام دو معنای مختلف را قصد کند؟» بسیاری معتقدند که این امر بر حسب ظاهر صحیح نیست؛ چون هر کلمه‌ای یک مفهوم نفسی دارد و هر کلامی را که انسان مطرح کند اقتضاء می کند که از آن یک مفهوم نفسی مترتب بر آن را اراده کند. این مسأله‌ای است که در بین اصولیین مطرح است.^۱

مرحوم آقای بهجت - رحمة الله علیه - این مطلب را در مجلس آقای خوئی شنیده بود، و نظر آقای خوئی هم در این قضیه مثل بقیه اصولیین، همین بود.^{۲ و ۳}

۲- رجوع شود به: معالم الدین، ص ۹۳ الی ۱۰۸؛ کفایه الأصول، المقدمة، الأمر الثانی عشر فی استعمال اللفظ فی اکثر من معنی، ص ۵۳؛ اصول الفقه، المقدمة، المبحث ۱۳، ص ۳۹.

۳- مرحوم آقا می فرمودند که:

آیه الله خوئی می گفتند: ما مطالب عرفانی را قادح عدالت اولیاء و عرفا نمی دانیم! آن چنان که دیگران گرایش به مبانی عرفان را قادح عدالت می دانند. خوب باز هم صد رحمت به ایشان که اقلأ این مقدار ابراز لطف نموده و همانند بقیه علماء عدالت اولیاء الهی را قادح نفرمودند! باری، بگذاریم و بگذریم از مطالب بسیاری که شنیده و دیده‌ایم و باعث دگرگونی حالمان خواهد شد.

۳- اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۹۹:

«به یاد دارم شبی به اتفاق حضرت والد - رضوان الله علیه - در منزل مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری - رحمة الله علیه - به صرف افطار مدعو بودیم؛ پس از افطار فرمودند:

من در نجف اشرف به واسطه کناره‌گیری از اهواء باطله و عدم اختلاط با مسائل غیر ضروری و مُتلف عمر و وقت، و اشتغال به کار خود و درس و بحث، به تصوف و اعتزال معروف شدم. و از یک طرف چون شاگرد ممتاز و مشاراً بالبنان در درس‌ها بودم، آیه الله خوئی - رحمة الله علیه - گاهی از باب دل‌سوزی، نصائحی را به من گوشزد می نمودند. شبی پس از

مرحوم آقای بهجت در ملاقاتی که با مرحوم قاضی داشتند این قضیه را از ایشان سؤال می‌کنند، مرحوم قاضی می‌گویند:

خیر، این مربوط به افراد عادی است که سعه محدود دارند. شما بروید به ایشان بگویید که:

«آیا شما در وقتی که با شخصی صحبت می‌کنید و در آن حال بچه‌ای را هم در

انقضاء مجلس درس، در راه مراجعت به منزل، ایشان به من فرمودند: «آقا سید محمدحسین! انسان باید اوقات خود را به درس و بحث بگذراند و وقت خود را به این امور (اشتغال به اوراد و اذکار و اربعینیات) تلف نکند؛ اینها مسائلی است که خودبه‌خود برای انسان حاصل می‌شود، و نیازی به جدّ و جهد و صرف عمر و اتلاف وقت نیست! البتّه ما این مسائل (عرفان و سلوک) را قادح عدالت نمی‌دانیم!! لذا بهتر است شما هم از این مسائل دست بردارید.»

سپس آیه الله خوئی گفتند:

«فلان شخص هم به این امور اشتغال داشت و با مرحوم آقا سید علی قاضی - رضوان الله علیه - رفت و آمد می‌کرد؛ ولی پدرش نامه‌ای به او نوشت و او را از حشر و نشر با استاد برحذر داشت و او هم قبول نمود، و ارتباطش را با آقای قاضی قطع کرده به ایران مراجعت نمود.»

مرحوم والد فرمودند:

من به آیه الله خوئی جواب دادم:

اولاً اینکه شما می‌گویید: طلبه باید به درس و بحثش برسد و عمر خود را در این گونه مسائل ضایع و باطل نگرداند، شما خود می‌دانید که من قوی‌ترین شاگرد درسی شما هستم. کی و کجا من از درس و بحث خود کم کردم و نسبت به ادای تکلیف تحصیل کوتاهی نمودم تا مشمول این نصائح مشفقانه شما شوم؟!

ثانیاً: من حاضرم در هر مسأله فرعی بنا به میل و درخواست شما مباحثه کنم تا روشن شود که از نقطه نظر احاطه بر مبانی و تضلع در اصول و فروع و تطبیق کبریات بر صغریات احکام و قدرت استنباط کدام رجحان و برتری داریم!

ثالثاً اینکه فرمودید: فلانی هم خدمت مرحوم قاضی می‌رسید ولی پدرش او را نهی نمود و او هم ترک کرد، این را بدانید که پدر من از دنیا رفته است، و بحمد الله کسی نیست که مانع و رادع طریق و مسیر منتخب و مختار من گردد؛ حال شما هر کاری می‌خواهید بکنید!»

بغل گرفته و فرضاً یک کاسه ماست را هم در دست دارید، آیا صحبت کردن با آن شخص باعث می‌شود که شما از این دو مورد اخیر منصرف شوید و بچه یا کاسه ماست از دست شما بیفتد؛ یا اینکه در آن واحد که با او صحبت می‌کنید مواظب کودک و کاسه ماست هم هستید و خودتان را هم روی پا نگاه داشته‌اید، و این اراده‌های متفاوت نسبت به مصادیق متفاوت در شما ظهور پیدا می‌کند؟! چه اشکال دارد شخصی که به مقام جامعیت رسیده است بتواند از یک کلام در آن واحد معانی مختلف را قصد کند؟

آقای بهجت می‌گفتند:

فردای آن روز من در مجلس درس آقای خوئی این مطلب را نقل کردم و گفتم: آقا این مطلب اشکال دارد! ایشان گفتند: «این حرف، حرف شما نیست؛ چه کسی به شما چنین مطلبی را گفته است؟»

گفتم: این مطلب را آقای قاضی گفته‌اند.

ایشان گفتند: «بله، این حرف به نظر شما نمی‌رسد و مربوط به آقای قاضی است.» و دیگر هیچ نگفتند و در مورد این قضیه ایراد و اشکالی نکردند.

این مطلب را خود بنده در وقتی که مرحوم آیه الله بهجت برای مرحوم والد - رضوان الله علیهما - نقل می‌کردند حاضر بودم و از ایشان شنیدم.

این همان مقام ولایت و امامت است که: «لَا يَشْغُلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ.» مقامی که

در آن مقام، التفات به یک مطلب موجب انصراف از مطلب دیگر نمی‌شود.

الان امام زمان علیه السلام و ارواحنا له الفداء، واسطه فیض الهی نسبت به تمام ماسوی الله است. معنای واسطه این است که اگر نظر امام علیه السلام بر کیفیت ایصال فیض از آن مبدأ فیاض نسبت به تک تک موجودات عالم وجود و تمام ماسوی الله (اعم از مجردات و غیر مجردات) نباشد، به طور قطع در دم آنها معدوم خواهند بود؛ خواه نسبت به وجود و فیض اول باشد، و خواه نسبت به وجود

و فیض ثانوی و ثالث، و همین طور اسماء مختلفه کلبه‌ای که در تمامی مجالی و مصادیق نزول پیدا می‌کنند. این معنا، معنای واسطه است.

شما شخصی را در نظر بگیرید که او در حیثیت اول خود فردی حی است و وجود دارد. حال اگر اراده امام زمان بر نفس هستی و وجود او نباشد، آن شخص در دم عدم می‌شود. فرض کنید الان که جناب سرور معظم آقای آسید محمد که در اینجا حضور دارند، اگر یک لحظه نظر امام زمان بر وجود ایشان نباشد، دیگر من ایشان را در کنار این ستون نمی‌بینم؛ پس اینکه الان من ایشان را مشاهده می‌کنم به خاطر این است که الان نظر امام علیه السلام بر نفس وجود ذی‌جود این سید اولاد پیغمبر تعلق گرفته است. این مربوط به وجود اول می‌شود.

و اما نسبت به وجود دوم که در تصور کسی نمی‌گنجد، باید دانست که تا نظر امام علیه السلام بر مشاعر ایشان تعلق نگیرد که مثلاً گوش ایشان بشنود، صدای مرا نمی‌شنود؛ و تا نظر امام علیه السلام بر چشم ایشان تعلق نگیرد، صورت و سیمای بنده را نمی‌بیند؛ و همین طور تا نظر امام زمان بر فکر ایشان تعلق نگیرد، نمی‌تواند بفهمد.

بنابراین مشاهده می‌کنیم که تا او نخواهد هیچ کدام از این اسماء و صفات جزئیّه در ایشان تحقق پیدا نمی‌کند. حال اگر این یک نفر را ضرب در شش میلیارد جمعیت کره زمین کرده و کره زمین را ضرب در کهکشان‌ها، و کهکشان‌ها را ضرب در تمام آسمان‌ها، سپس همه اینها را در مجردات ضرب کرده و به حساب بیاوریم، آن وقت می‌فهمیم که معنای ولایت امام زمان چیست!

هر پلکی که زده می‌شود و هر ذره‌ای که در کل عالم وجود (از مجرد و غیر مجرد) در حرکت است، نفس وجودش به وجود و نفس امام زمان علیه السلام است؛ و این معنا، معنای «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» و «لَا يَشْغُلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ» است که به امام زمان مربوط می‌شود.

آن وقت می گویند که آیا امام زمان علم غیب دارد یا ندارد؟! انسان نمی داند بر این حرف ها بخندد یا گریه کند؟!

اینکه در روایت داریم: «يُؤْتِيهِمُ رِزْقَ الْوَرَىٰ وَ بِوَجُودِهِ تُبَيِّنُ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»^۱ معنایش این است که: تمام ماسوی الله به واسطه وجود آن حضرت مرزوقند؛ خواه رزق های مادی مانند: آب و نان و هوا و مسکن، یا رزق های معنوی مانند: علم و حیات و کمال و تجرّد، هیچ تفاوتی نمی کند. به طور کلی هر رزقی که از جانب فیض مطلق و بسیط الهی بر همه عالم وجود نازل می شود، به واسطه نفس امام زمان علیه السلام است.

اولیاء الهی در تحت ولایت امام زمان، به مقام «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ»

رسیده اند

ولی الهی نیز همین طور است؛ منتهی نه به صورت مستقل، بلکه در تحت ولایت امام علیه السلام. ولی الهی را در کنار امام زمان قرار دادن، کفر است، و چون این ولی در تحت ولایت امام علیه السلام است، «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ» و «لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ» شامل او می شود؛ این معنا، معنای ولایت است. کجای این مطلب اشکال دارد؟! امام سجّاد علیه السلام می فرماید ما باید به سراغ این ولایت برویم!

در عبارت: «يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ» بهترین مدعو در این عالم کیست؟ آن کسی است که نه مرض دارد که به خاطر مرضش عذرخواهی کند و نه خود گرفتار است

۱- مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۰۲: مفاتيح الجنان، دعای عدیله؛ اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۱۱۷. ترجمه:

«به واسطه یمن و برکت اوست که تمام خلایق روزی داده شده اند، و به سبب وجود اوست که آسمان و زمین ثابت و باقی مانده اند.» (محقق)

که به واسطه آن نتواند گره از کار دیگران بگشاید؛ هر وقت که بخواهید خواه نیمه‌شب و یا بعدازظهر و یا موقع صبح باشد، خدا بیدار است و به هیچ وجه اشتغال به امور سایر عباد، سبب غفلت او از شخص شما نمی‌شود. همین که اسم شما در پرونده موجودات ثبت شد و به عنوان مثال در تابلویی در مقابل خدا قرار گرفت، دیگر مطلب تمام است؛ مثلاً الان که شخصی به نام آقای آسید محمد در اینجا ثبت شده است، دیگر نمی‌شود در یک لحظه کم‌رنگ و در لحظه دیگر پررنگ باشد.

حکایتی لطیف درباره یکی از آقازادگان مرحوم حدّاد به نقل از مرحوم

علامه، قدس الله سرهما

مرحوم آقا می‌فرمودند:

یک وقت ما در روز عید غدیر در کربلا بودیم و خیلی از رفقا از جمله حاج عبدالجلیل از ایران و این طرف و آن طرف آمده بودند. فرزند بزرگ‌تر آقای حدّاد (که هنوز هم حیات دارند و بسیار بسیار بزرگوار و صاف و پاک و بی‌غُل و غش هستند و این قدر این بشر صاف است که در صافی اسم صفا برای او نارساست) می‌خواست برای زیارت به نجف برود و برگردد.

حاج عبدالجلیل به ایشان رو می‌کند و می‌گوید: «آقا، وقتی به زیارت امیرالمؤمنین رفتید من یک حاجت دارم؛ آن را به امیرالمؤمنین بگویید و جوابش را هم بگیرید و بیاورید!» و خوب، آقای حدّاد و دیگران هم خندیدند. ایشان هم قبول کردند و رفتند و شب را هم در نجف بودند. فردا موقع عصر که برگشتند، حاج عبدالجلیل به ایشان گفت: «خوب، وقتی آنجا رفتید، حاجت ما را به حضرت گفتید؟»

ایشان گفت: «آره والله، من گفتم اَمّا علی خیلی سرش شلوغ بود، و در حرم خیلی داد و بیداد بود؛ نفهمیدم شنید یا نه؟»
حضرت آقای حدّاد و بقیه قاه‌قاه می‌خندیدند.

معنای «لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» و «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» این است که امیرالمؤمنین پینگی و چرت ندارد، بیداری و خواب ندارد، صدا و مزاحمت ندارد.

مشاهد مشرفه محل سکوت و دعاست

البته آن کسانی که در حرم سیدالشهدا و سایر ائمه علیهم السلام داد و بیداد راه می‌اندازند، کاری حرام و خلاف می‌کنند؛ زیرا حرم محل داد و بیداد نیست و جای سکوت و دعاست. اینکه بعضی در آنجا با صدای بلند شعر یا روضه می‌خوانند، امری خلاف است؛ اینجا محل خواندن شعر و روضه نیست، اینجا محل زیارت و نماز زائرین است. مگر اینجا هیئت است؟! روضه را برو در خانه خود یا در گوشه‌ای از صحن بخوان؛ کما اینکه الان بعضی در گوشه‌ای از صحن می‌نشینند و روضه می‌خوانند و سینه می‌زنند. حرم جای عبادت و سکوت و توجه است و چون این امور مزاحم با حال دیگران است، این مسائل صحیح نیست و بلکه می‌شود گفت خلاف شرع است.^۱

بهترین مدعو و بالاترین مرجو

علی کل حال، امام سجّاد علیه السلام عرضه می‌کند: «يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ، وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ؛ ای کسی که از هر مدعوئی بهتر و از هر مرجوئی بالاتری و هیچ مرجو و مورد امیدی به پای تو نمی‌رسد.» حضرت می‌فرماید همه به سراغ این خدا بیایید؛ چراکه انسان به هر شخصی که امید داشته باشد، حتی اگر آن شخص پدر و مادر و یا برادر او باشد، باز احتمال می‌دهد که نکند آن‌طوری که باید

۱- برای اطلاع بیشتر در مورد کیفیت مجالس توسّل به اهل بیت علیهم السلام رجوع شود به: روح مجرد، ص ۵۴۶؛ آیین رستگاری، ص ۱۳۵، ذیل عنوان «تجلیات خدا فقط در سایه آرامش نفس است»؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۶ الی ۲۰۸؛ ربیعین در فرهنگ شیعه، فصل دوم، فلسفه قیام حضرت أباعبدالله الحسین علیه السلام.

و شاید کار او را انجام ندهد و صددرصد به دنبال نرود و یا مثلاً دیر شود.
باری، انسان در این دنیای وانفسا دیگر همه چیز می بیند و تجربه می کند، و چه تجربه مفید و خوبی است. خدا به انسان نشان می دهد که این کسانی که تو به آنها امید داری (اعم از پدر و مادر و برادر و خواهر و عمو و عمه و دایی و خاله و شریک و رفیق که هر کدام می گویند ما هوایت را داریم و روی ما حساب کن و ما پشتوانه تو هستیم) روزی خواهد رسید که از همه آنها ناامید خواهی شد.

حکایتی در لزوم اتکا نکردن به موقعیت فعلی افراد

یک شب شخصی به من می گفت: چرا شما به فلانی آن طوری که باید و شاید توجه ندارید، درحالی که او چنین و چنان است؟ در جواب او گفتم: «من به خنده الان او نگاه نمی کنم؛ بلکه به موقعیت او بعد از دو سه سال دیگر نگاه می کنم.» او هم می گفت: نه، اشتباه است.

دو سه سالی از این قضیه گذشت و اوضاع عوض شد و مسائل و مطالب تغییر پیدا کرد، و نه تنها تمام آن خنده‌ها از بین رفت، بلکه به جای آن هزار گونه مسأله و مطلب دیگر پیدا شد. تا اینکه یک روز به ایشان گفتم: «آیا با این مسائلی که می بینید، حرف دو سه سال قبل خود را هم به یاد دارید؟!»

خنده‌هایی که به انسان می شود همه بر اساس اغراض و حساب و کتاب است، و بعد از آنکه اوضاع تغییر پیدا کرد، دیگر هیچ اثری از این خنده‌ها و تبسم‌ها نمی ماند و همه چیز عوض می شود؛ پس چه خوب است که انسان از هم اکنون متوجه حال و موقعیت خود باشد که الان چه باید بکند!

البته این همه مربوط به رفاقت‌های دنیوی و عادی است که بر اساس مسائل عادی بنا نهاده شده است؛ اما در رفاقت‌های سلوکی که برای خداست، حساب و کتاب دیگری دارد که از دایره این مطالب خارج است.

به هر حال، امام سجّاد علیه السّلام عرضه می دارد که: اگر من بخواهم در این

دنیا امیدی به کسی داشته باشم، چه کسی بهتر از توست، و اگر بخواهم کسی را بخوانم کیست که بهتر از تو باشد؟ تو کسی هستی که در هر حالی جوابم را می‌دهی؛ نیمه‌شب باشد و یا هنگام صبح، در شدت گرفتاری باشد و یا در راحتی. در همه جا و در همه حال، جواب تو قبل از سؤال من آماده است؛ به طوری که وقتی من سؤال می‌کنم تازه به آن می‌رسم. یعنی تو جواب من را آماده نگاه داشته‌ای و می‌گویی: سؤال کن تا ببینی، درخواست کن تا ببینی، امید پیدا کن تا مرجو خود را مشاهده کنی!

لذا انسان باید به این نکته توجه کند که سیر در راه خدا مانند امور دنیوی نیست که انسان اعمالی را انجام دهد برای رسیدن به یک مقصد و مطلوبی که بعداً حاصل می‌شود، آن به جای خود محفوظ؛ بلکه سیر به سوی خدا عبارت است از: حرکت انسان در هر ثانیه و هر لحظه و گرفتن پاداش و اجر در همان لحظه. البته هر کدام از اینها مقدمه‌ای می‌شود برای اینکه انسان به آن نتیجه آخر دسترسی پیدا کند. ان شاء الله در این مورد که چگونه امید به پروردگار موجب حرکت و شوق انسان می‌شود، و اینکه چگونه این حالت نفس موجب تبدل ارزش‌ها خواهد شد، به طوری که یک امری از گناه تبدیل به ثواب می‌شود (یعنی نه تنها خدای متعال گناهان انسان را می‌بخشد، بلکه گناهان او را تبدیل به خیر و ثواب می‌کند) و نیز اینکه این نحوه تبدیل چگونه خواهد بود، در جلسات بعد بحث خواهیم کرد.^۱

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: معاد شناسی، ج ۹، ص ۲۷۴ الی ۲۸۲؛ انوار ملکوت، ج ۱، مجلس پنجم، ص ۱۶۰ الی ۱۷۱؛ المیزان، ج ۱۵، ذیل آیه ۷۰ از سوره الفرقان.

